



# سخن

## در پرده می‌گوییم ...

○ منصور میرزاتنیا دانشکده علوم و ادبیات شهرکرد

برای دریافت معنای مجازی کنایه‌ها واسطه‌هایی را باید پشت سر گذاشت. یعنی بسیاری از کنایه‌های فارسی، ژرفایی دارند که به گذشته برمی‌گردند و کنکاش در آنها خالی از لطف نیست. همچنانکه بیشتر ضرب‌المثلهای برگرفته از حکایتهایی است که کم و بیش به آنها اشارت رفته است. وقتی به اصل کنایه‌ها دقت می‌کنیم و به ریشه‌یابی آنها می‌پردازیم، می‌بینیم که سررشته بیشتر آنها در آیات قرآنی، اعتقادات پیشینیان، آداب و رسوم اجتماعی، باورهای اساطیری، پیش‌های مذهبی و غیره یافت می‌شود و هر چند این بحث به تنهایی عنوان کتاب دیگری است ولی به اختصار در اینجا به هر یک اشاره‌ای می‌کنیم.

### الف - ژرفاشناسی قرآنی

آیات، داستانهای پیامبران و موضوعات معنایی که در قرآن آمده‌اند، در ساختن کنایه‌های فارسی نقش مهمی دارند. چند مثال:  
۱- روزه مریم. کنایه از سکوت کردن و خاموش شدن.

مریم (ع) پس از زادن فرزند در برابر طعنه‌های مردم به فرمان خداوند سکوت اختیار کرد چنانکه در کتاب کریم آمده است: «فَقَوْلِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا»<sup>(۱)</sup>  
این سکوت در ادب فارسی به «صوم مریم و روزه مریم» مشهور است. «سورآبادی» درباره چگونگی روزه سکوت می‌نویسد: «در شریعت ایشان روا بودی روزه از سخن که سخن نگفتندی مگر آن مقدار که گفتی: «من روزه دارم» تا او را معذور داشتندی»<sup>(۲)</sup> صائب گوید:

هر که از نخل تمنّا روزه مریم گرفت  
نقل انجم در گریانش چو عیسی بشکند<sup>(۳)</sup>  
چو مریم روزه مریم نگه داشت  
دهان بریست از آن شکر که شه داشت<sup>(۴)</sup>

۲- سر از گلیم برآوردن: ترك گوشه‌گیری کردن و به ارشاد و هدایت پرداختن. خداوند در قرآن به پیامبر (ص) خطاب می‌کند و می‌فرماید:  
«يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ»<sup>(۵)</sup> و «يا أَيُّهَا الْمُرْسَلُ قُمْ اللَّيْلُ إِلا قَلِيلًا»<sup>(۶)</sup>  
یعنی ای «گلیم به خود پیچیده، ای در پلاس خفته» که به زبان کنایه می‌فرماید: «ای گوشه‌گیر» و ای کسی که «از خلق جدا شده‌ای برخیز». این مفهوم در آثار فارسی نیز آمده است. نمونه را:  
گفته در گوش جاناش حاجب بار  
کسای شهنش سر از گلیم برآر  
(حدیقه)

○ خواند مُزْمَل نَبی را زین سبب  
که بیرون آ از گلیم ای بسوا  
سرمکش اندر گلیم و روموش  
که جهان جسمی است سرگردان تو هوش  
(مثنوی)

### ۳- لَنْ تَرَانِي گفتن: کنایه از نامید کردن

اشاره به داستان حضرت موسی (ع) در کوه طور و آیه شریفه: «قَالَ رَبِّ اذْنُبْ اَنْظُرْ اِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي»<sup>(۷)</sup>  
رضی نیشابوری گوید:  
چو رسی به طور سینا ارنی مگوی و بگذر  
که نیززد این تمنّا به جواب لَنْ تَرَانِي<sup>(۸)</sup>

### ۴- هشتم هفت مردان: کنایه از سگ اصحاب کعب

اشاره به آیه «يَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَاتَمَنَّهُمْ كَلْبُهُمْ»<sup>(۹)</sup>  
خاقانی گوید:  
هفت مردان، که منم هشتم ایشان به وفا  
کهبشنان خانه احزان خراسان پیام<sup>(۱۰)</sup>  
ش لمن الملك زدن: ادعای پادشاهی و بزرگی

کردن.

اشاره به آیه «لمن الملك اليوم. لله الواحد القهار»<sup>(۱۱)</sup>

عز زاده شش روزه: کنایه از آسمانها و زمین.  
با عنایت به آیه: «هو الذي خلق السموات والارض في ستة ايام»<sup>(۱۲)</sup> و شش آیه دیگر در همین معنا (المعجم المفهرس، ص ۳۴۴)

خاقانی:

زاده نه چرخ را در خرج يك دم می‌نهم  
زاده شش روزه را برخوان يك شب می‌خورم<sup>(۱۳)</sup>

۷- تابوت به دریا افکندن: کنایه از رها کردن و به خود وا گذاشتن

اشاره به داستان زادن حضرت موسی (ع) و آیه: «واوحى الى ام موسى ان ارضعيه فاذا خفت عليه فالقيه في اليم...»<sup>(۱۴)</sup>  
عطار:

گهی تابوتم اندازی بسه دریا  
گهی بر تخت فرعونم نشانی<sup>(۱۵)</sup>

### ۸- هیزم جهنم: کنایه از «کافران»

با تلمیح به آیه «فاتقوا النار التي وقودها الناس والحجارة اعِدَّتْ للكافرين»<sup>(۱۶)</sup>

بی‌رونقا که باشد بی‌بأس تو سیاست  
بی‌هیزما که ماند بی تیغ تو جهنم<sup>(۱۷)</sup>  
(انوری)

### ۹- روز پنجاه هزار ساله: کنایه از قیامت

با تلمیح به آیه: «تخرج الملائكة والروح اليه في يوم كان مقداره خمسين الف سنة»<sup>(۱۸)</sup>

گو نامه درد تو فرو باید خواند  
پنجاه هزار ساله دارم روزی  
(عطار، مختارنامه، ۱۲)

### ۱۰- نَسَابَةُ شَهْر قَاب قَوْسِين: کنایه از پیامبر اکرم (ص)

با اشاره به معراج و آیه: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْنَى»<sup>(۱۹)</sup>  
ای سید بارگاه کونین  
نَسَابَةُ شَهْر قَاب قَوْسِين<sup>(۲۰)</sup>  
(نظامی)

### ۱۱- گوشت کسی را خوردن: کنایه از «غیبت کردن»

با توجه به آیه شریفه: «أَيْرِيْدُ اِحْدَكُم اَنْ يَأْكُلَ لَحْمِ اَخِيهِ مِمَّا فَكَرَهُتَهُ»<sup>(۲۱)</sup>  
مولانا فرماید:

گوشت‌های بندگان حق خوری  
غیبت ایشان کنی کیفر بیری<sup>(۲۲)</sup>

علاوه بر آیات قرآنی بسیاری از احادیث هم سرچشمه الهام اندیشه‌های شاعرانه و کنایه‌های فارسی شده‌اند. مانند: «مَنْ عَرَفَ اللّٰهَ خَوَانِدُنْ» کنایه از ضعف و ناتوانی در گفتار، در بیت:

در صفت گنگ فروماتده‌ایم  
مَنْ عَرَفَ اللّٰهَ فَرُوخَوَاتِدِهْ اِيْم<sup>(۲۳)</sup>  
(نظامی)  
که اشاره به حدیث نبوی: «مَنْ عَرَفَ اللّٰهَ كَلِّ لِسَانُهُ» دارد.

۱- از آب گذشتن: کنایه از رستگارشیدن، از خطر رستن. تجدیدحیات و زندگی دوباره.

این کنایه ریشه در باورهای کهن دارد. یکی از مباحث‌های تازه روان‌شناختی در روانشناسی یونگ که امروزه در نقد ادبی کاربردی وسیع دارد، آرکی تایپ (کهن الگو) است و در تعریف آن می‌گویند: «آن قسمت از محتویات موروثی ناخودآگاه جمعی است که همیشه وهمه جا به شکل ثابتی بروز می‌کند.»<sup>(۲۳)</sup> آرکی تایپ در ادبیات بصورت داستانهای چون عبور فریدون از آب برای شکست ضحاک، انداختن موسی در نیل و رسیدن به زندگی دوباره و پیامبری، از آب گرفتن داراب و پادشاه شدن او... تجلی می‌کند. پس رستگاری و تجدید حیات و رسیدن به قدرت به صورت کهن الگوی «عبور از آب» بیان شده است. نمونه‌ها از نظامی گنجوی:

ساعتی زان سخن پریشان گشت

آبی از چشم ریخت و ز آب گذشت

۲- بر سیمرخ بر آتش نهادن: کنایه از به سوی خویش خواندن، بی‌قرار کردن.

که یادآور ماجرای سیمرخ در داستان «زال» و «رستم و اسفندیار» است. این کنایه در شعر فارسی جای خود را بخوبی یافته است:

نه آسان رفت از دستم که باز آن دلنواز آید

بر سیمرخ بر آتش نهم شاید که باز آید<sup>(۲۵)</sup>

۳- مرغ آذرافروز (آتش‌افروز): کنایه از «ققنوس»

حکایت این مرغ اساطیری در «مطلق‌الطیر» عطار با این مطلع آمده است:

هست ققنوس طرفه مرغی دلستان

موضوع این مرغ در هندوستان این نام در گستره ادبیات فارسی بخوبی جای خود را یافته است مانند:

منم آن مسرخ کاذر افروزد

خویشتن را در آذر اندازد<sup>(۲۶)</sup>

۴- میراب جوی شیر: کنایه از فرهاد عاشق شیرین

که کنایه‌ای است برگرفته از اسطوره «خسرو و شیرین»

شیرین لبان به رخست من آب می‌خوردند  
میراب جوی شیر بود سنگداغ من<sup>(۲۷)</sup>

۵- «خسرو توران»: کنایه از افراسیاب  
کیخسرو ایران ملک المغرب کز قدر

بر خسرو توران سزدش بار خدایی<sup>(۲۸)</sup>

۶- «شاه ترکان»: کنایه از افراسیاب  
شاه‌ترکان سخن مدعیان می‌شنود  
شرمش از مظلمه خون‌سیاوشش باد<sup>(حافظ)</sup>

۷- ملک آرش: کنایه از سرزمین ایران  
مگذار ملک آرش در دست مشت‌آش  
خوش نیست گرد ناخوشی بر روی زیباریخته<sup>(۲۹)</sup>

۸- جامه کاغذی (سرخ) پوشیدن

در افسانه‌ها و سرگذشت‌های پادشاهان، پوشیدن جامه کاغذی (جامه سرخ) نشانه دادخواهی و تظلم بوده است:

«شنودم که یکی از ملوک به گوش گرانتر بوده است. چنین اندیشید که کسانی که ترجمانی می‌کنند و حاجبان، سخن متظلمان با او راست نگویند... فرمود

که متظلمان، باید که جامه سرخ بپوشند تا من ایشان را بشناسم و این ملک بر پبلی نشستی و در صحرا بایستادی و هر که را با جامه سرخ دیدی بفرمودی تا جمله را گرد کردندی، پس به جایی خالی نشستی و ایشان را پیش آوردندی تا به آواز بلند حال خویش می‌گفتندی و او انصاف ایشان می‌دادی.»<sup>(۳۰)</sup>

گاهی نیز دادخواهان جامه کاغذی میپوشیده‌اند و به پای «علم داد» و نشانه‌ای که برای راهنمایی متظلمان برپا می‌کردند، می‌رفتند.

کاغذین جامه به خونابه بشویم که فلک  
رهنمونیم به پای علم داد نکرد<sup>(حافظ)</sup>

### ج - ژرفاشناسی تاریخی

در میان حوادث تاریخ و آداب و رسوم گذشته این سرزمین سرچشمه‌هایی یافت میشوند که کنایه‌های فارسی از آنها سیراب شده‌اند. و همواره این جریانات پدیدآورندگان کنایه‌هایی در زبان و ادب فارسی بوده‌اند. چنانچه:

۱- معروف است که اسکندر، زندانی در شهر یزد ساخته و در شعر فارسی «زندان سکندر»<sup>(۳۱)</sup> نیز کنایه‌ای است به گونه «رمز»، از شهر یزد. آنچنانکه «شیراز»، پایتخت حضرت سلیمان بوده و «ملک سلیمان»<sup>(۳۲)</sup> نیز کنایه‌ای رمزی از «سرزمین فارس» است. حافظ فرماید:

دلَم از وحشت «زندان سکندر» بگرفت

رخت برپندم و تا ملک سلیمان بروم

۲- یکی از مراسم قرون گذشته ایران، این بوده است که در ایام عید، بمنظور سرگرمی و شادی و تفریح عمومی، شخصی بی‌نام و نشان را، امیر یا سلطان نامیده و بر تخت می‌نشاندند. امیر نوروزی، مانند امیر داتمی، فرمان میرانده و احکامش از عزل و نصب و حبس و جریمه و مصادره، اجرا میشده، اما پس از چند روزی حکومتش پایان می‌پذیرفته و اوضاع شهر به صورت عادی بازمی‌گشته است. به همین مناسبت در ادبیات فارسی، هرجا سخن از امیر نوروزی شده است، کنایه‌ای است از «سلطنت‌ها و امارت‌های کوتاه و بی‌دوام»<sup>(۳۳)</sup>.

سخن دربرده می‌گویم چو گل از غنچه بیرون آید  
که پیش از پنج روزی نیست حکم امیر نوروزی

۳- یکی از آیین‌های کهن ایرانیان، که ریشه در باورهای یونان باستان نیز دارد، این بوده است که میگساران جرعه‌ای از شراب صافی را بر زمین می‌پاشیده‌اند، تا یادی از دوستان غایب و درگذشتگان کرده باشند. در یونان باستان چون انگور را میوه آسمانی می‌دانسته‌اند، «جرعه افشاندن»، نوعی قربانی کردن به درگاه خدایان بوده است. بنابراین در ادب فارسی «جرعه افشاندن بر خاک»، «یاده بر افشاندن»، «جرعه بر خاک افکندن»، «جرعه بر خاک ریختن» و از این قبیل، کنایه‌ای است برای «نواختن فردستان و درماندگان، یادکرد دوستان و غایبان» که در شعر بیشتر شاعران آشکار شده است:

...یا به یاد این فتاده خاک بپسز

چون که خوردی جرعه‌ای بر خاک ریز  
(مثنوی)

○

هست این زمین را تو بنو کاس کریمان آرزو  
یک جرعه کن در کار او آخر چه نقصان آیدت

چون جرعه‌ها رانی گران باری به هش باش آن زمان  
کز زیر خاک دوستان آواز عطشان آیدت...  
(خاقانی)  
و بسیار مثال دیگر از این دست (همین فرهنگ ذیل «جرعه افشاندن»).

### ۴- جامه عباسیان: کنایه از رنگ سیاه

معروف است که شعار آل عباس، رنگ سیاه بوده است و «ردای اهل بیت»، برنگ سبز، در شعر و نثر فارسی «کسوت شیعی» و ردای اهل بیت کنایه از «رنگ سبز» و «شعار عباسیان»، «جامه آل عباس» و «جامه عباسیان» کنایه از رنگ سیاه است:

«یک فرقه در خرقة عباسی و یک زمره در کسوت شیعی، جمعی در لباس آل عباس و فوجی در ردای اهل بیت خیرالناس»<sup>(۳۴)</sup>

۵- «الکشاف»، تفسیر معروف چارالله زمخشری بر قرآن کریم است که به شرح نکته‌های بلاغی و ارزشهای زیباشناختی آیات پرداخته است. در قرن هشتم، سراج‌الدین عمر بن اسلان بلقینی<sup>(۳۵)</sup> شرحی بر این کتاب نوشت که در مدارس علمیه، خصوصاً در شیراز عصر حافظ تدریس می‌شده است و از آنجا که دانش‌پژوهان نوشته‌های کشف، بحث و جدلهای مدرسی داشتند، در ادبیات فارسی «شرح کشف خواندن» یا «شرح کشف گفتن»، کنایه‌ای شده است برای قیل و قال مدرسه یا بحث و جدل که نخستین بار حافظ آنرا بکار برده است و پس از او شاعران دیگر: بخواه دفتر اشعار و راه صحرا گیر

چه جای مدرسه و بحث کشف کشف است  
(حافظ)

○

لب بپند از کشف ای صوفی که تادم می‌زنی

شرح کشفی زبهرت هریک انشا کرده‌اند<sup>(۳۵)</sup>

○

بر مصحف روی او نظر کن ناصح

بسیار مگر و شرح کشف مخوان<sup>(۳۶)</sup>  
۶- «خرقه»، لباس بشمینه درویشان را می‌گفته‌اند که از تن درآوردن، بخشیدن، سوزاندن، انداختن و تازه کردن آن، از رسوم ایشان بوده است. کم کم این آیین‌ها، مفهوم کنایی یافته‌اند و این ترکیب‌ها و عبارت‌ها در زبان فارسی بصورت کنایه‌های ادبی درآمده‌اند:

خرقه انداختن: مجرد شدن

زاهد در راهب سوی من تاخستند

خرقه و زَنار درانداختند<sup>(۳۷)</sup>

خرقه برکشیدن: رسوا کردن

«چه باید چندان رنجانیدن و خرقه برکشیدن»<sup>(۳۸)</sup> -

خرقه بازی: سماع و وجد و حال

«بپوسته سماعها و خرقه بازی‌ها می‌رفت»<sup>(۳۹)</sup>

- خرقه تازه کردن: مقام و مرتبه یافتن و به درجات بالاتر رسیدن.

چسوزین خانقاه عزم دروازه کرد  
بدستش فلك خرقة را تازه کرد<sup>(۴۰)</sup>

- خرقة سوختن: رها شدن از دورویی و ترک ریاکاری.

ماجرای کم کن و بازاً که مرا مردم چشم  
خرقة از سر بدر آورد و به شکرانه بسوخت  
(حافظ)

- خرقة آتش زدن: نظیر خرقة سوختن

در خرقة چو آتش زدی ای عارف سالک  
جهدی کن و سر حلقه زندان جهان باش  
(حافظ)

- خرقه انداختن - (در انداختن): شادمانی و نشاط کردن. دست آفشانی و پایکوبی  
مرغ برانداخته یعنی ملک خرقه در انداخته یعنی فلک<sup>(۳۱)</sup>  
- خرقه قبول کردن: جانشین شدن  
چندان بمان که خرقه ازرق کند قبول  
بخت جوانت از پسر زنده بوش  
(حافظ)

- «کوتاهی آستین»، نیز کنایه از «درویشی و صوفیگری» است، زیرا خرقه‌ها دارای آستین کوتاه بوده‌اند.  
ای دل بپا که ما به پناه خدا رویم  
زانج آستین کوتاه و دست دراز کرد  
(حافظ)

به زیر دلق ملّح کندها دارند  
درازدستی این کوتاه‌آستینان بین  
(حافظ)

ابوالمفاخر باخرزی می‌نویسد: «جامه کوتاه تا نیمه ساق و آستین کوتاه و فراخ داشتن از شعار اصحاب تصوف است»<sup>(۳۲)</sup> همچنین رنگ خرقه‌ها کبود بوده است. به همین دلیل «کبود جامه»، «ازرق پوش» و «ازرق پیرهن» کنایه از «درویش» آمده است:  
پا سرو پا پیر «ازرق پیرهن»  
یا بکش برخان و مان انگشت نیل<sup>(۳۳)</sup>  
(سعدی)

۷- زَنار: کمربندی بوده است که مسیحیان برای مشخص شدن در شهرهای مسلمانان بر کمر می‌بسته‌اند. ترکیب‌ها و عبارتهایی که با این واژه ساخته شده‌اند در ادبیات فارسی، نوعی معنای کنایی دارند. مانند:

- زناریستن: کافر شدن

مرا حیرت بر آن آورد صدبار

که بدم در چنین بتخانه زنار<sup>(۳۴)</sup>

- زنار انداختن: مجرد شدن، از خود بیرون آمدن

زاهد و راهب سویی من تاختند

خرقه و زنار در انداختند<sup>(۳۵)</sup>

- زنار داشتن: کافر بودن

زلف دلدار چو زنار همی فرساید

بروای شیخ که شد برتن ما خرقه حرام<sup>(۳۶)</sup>

همچنین پنجاه گرفتن (= پنجاه روز عبادت و زهد که از آداب مسیحیان بوده)، کنایه از «مسیحی شدن» و از «مسلمانی درآمدن» است. چنانکه «چله نشستن» کنایه از «تاریف شدن و مسلمان بودن»:

پس از چندین چله در عهد سی سال

روم پنجاهه گیرم آشکارا

(خاقانی - ترسایه)

۸- امروزه کنایه «تان خود را آجر کردن»، وقتی به کاری می‌رود که شخص نعمت مهمی و آماده‌ای را از دست بدهد. درباره زرفای این کنایه می‌گویند: در یکی از نهضت‌های سیاسی پس از انقلاب مشروطه، وزارت خانه یا شرکتی دچار ورشکستگی شد و از پرداخت نقدینه جهت حقوق کارگران عاجز ماند.

بنابراین ناچار شد اجناس و لوازم، ساختمانی خود را از قبیل «آجر» در ازای حقوق کارگران بدهد. بعد از این ماجرا کارگران به زبان طنز می‌گفتند «نمان آجر شده است» و این کنایه‌ای ماندگار در زبان فارسی گردید.

۹- نیل کشیدن

برای جلوگیری از چشم زخم بر چهره‌های زیبا

انگشت نیل می‌کشیده‌اند. امروزه نیز بعد از «سهند سوختن» دست در سیاهی سوخته اسپند می‌زنند و بر پیشانی یا بینی فرد مورد نظر می‌کشند تا از چشم زخم بدور ماند. نظامی گوید:

طبایع را یکایک مهیل درکش

بدین خوبی خرد را نیل درکش

۲- سهند سوختن

یکی دیگر از اعتقادات عامیانه برای رفع چشم زخم، سوزاندن اسپند است. این دانه گیاهی، هنگام سوختن می‌ترکد و صدای می‌کند. به همین خاطر، اعتقاد بر این است که چشم شور و حسود می‌ترکد و دیگر مؤثر واقع نمی‌شود:

یوسفی گانجم سهندش سوختند

ده برادر چون و را بفروختند<sup>(۳۷)</sup>

۳- خانه شیطان

عوام را اعتقاد بر این است که حمام، خانه اجنه و شیاطین است. بنابراین حمام را به کنایه «خانه شیطان» خوانده‌اند:

... بر در حمام در حال اوفتاد

همچو مرغی بی‌پس و بال اوفتاد

گفت چون در خانه شیطان مرا

نیست پا دستی تهی فرمان مرا<sup>(۳۸)</sup>

۴- فلفل در آتش افکندن

برهان قاطع: «هرگاه عاشق خواهد که معشوق را به خود مهربان کند به نوعی تا عاشق را نبیند آرام نگردد، اسمی چند بر فلفل خوانده و بر آتش ریزد معشوق بقرار گردد». بنابراین: «فلفل در آتش افکندن»

کنایه‌ای شده است برای «بقرار کردن» و «به سوی خود خواندن».

مرا که حال تو فلفل فکنده است بر آتش

چرا ز غایبه دلبد می‌کنی و دلاویز<sup>(۳۹)</sup>

کنایه‌های دیگری چون، «سهند در آتش ریختن» و «نعل بر آتش نهادن» نیز کنایه از «بقرار کردن» آمده است:

چون فلک را کوه‌ای سرکش کند

از هلالش نعل در آتش کند<sup>(۴۰)</sup>

۵- پیه گرگ مالیدن: کنایه از متفور و بیزار گرداندن.

«عوام گمان کنند چون بر تن یا جامه کسی پیه گرگ مانند از نظرها افتد و متفور دلها شود»<sup>(۴۱)</sup>

گرگ است در عهد شما از بد گریزان گونیا

عدل تو شحم گرگ را مالیده اندر لحم غم

(مسلمان ساوجی)

۶- جوز شکستن: کنایه از طالع بینی و بخت آزمایی

در قدیم چون هر کسی نمی‌توانسته در دیدن طالع و بخت خود از وجود منجم و ستاره شناس استفاده کند، با امکانات ساده محیط زندگی خود قائل می‌زد. از آنجمله با شکستن گردو، بدین ترتیب که گردویی را بدون سبک و سنگین کردن برمی‌داشت و آنرا می‌شکست. اگر مغز خوب و سفید بود به فال نیک می‌گرفت.<sup>(۴۲)</sup>

۷- بدست راست برخاستن: کنایه از شاد و سرحال بودن.

در تداول امروز، از دنده راست بلند شدن و عکس آن از پهلوی چپ بلند شدن، که یکی از باورهای عامیانه است:

آن بخت که کار از او شد راست

آرزو بدست راست برخاست<sup>(۴۳)</sup>

۸- از دیگر باورها یکی هم این است، اگر کسی میان دو نفر ناخن بر ناخن بمالد فتنه و شورش می‌انگیزد و عوام از این کار خودداری می‌کنند. این باور بصورت کنایی «ناخن زدن» در ادبیات فارسی وارد شده و به معنای «فتنه و شورش انگیزختن» آمده است:

می‌زند چشم تو هر لحظه به مؤگان ناخن

ترسم ای شوخ میان من و تو جنگ شود<sup>(۴۴)</sup>

○ چو تو سوار شوی ماه نوزند ناخن

که در میان دو خورشید گرم سازد جنگ<sup>(۴۵)</sup>

۹- رفتارهای اعضا و اندام در اعتقاد عوام هر یک رمز و پیامی کنایه‌دار دارند. مثلاً «جستن «سر»، کنایه از «زخم و شکستگی»، جستن دل و چشم نشانه و کنایه وقوع اتفاق ناگوار است.

«سر بجهده چون که بخواهد «شکست»

وین جهش امروز در این خاک هست<sup>(۴۶)</sup>

○ دلم می‌جست و دانستم کز ایام

زیانی دید خواهم گام و ناکام

بلی هست آرموده در نشانها

که هر کس دل جهد بیند زیانها

کنونم می‌جهد چشم گهربار

چه خواهم دید بسم الله دگر بار<sup>(۴۷)</sup>

همچنین در بیت زیر از ابوالفرج رونی، «جنبیدن کش»، «ببجیدن دل»، «پریدن لب» و «خاریدن کام» همه کنایه از «اشتیاق و ذوق» آمده‌اند:

ز عشق یار بجند کش و ببجد دل

ز حرص باده برّد لب و بخارد کام<sup>(۴۸)</sup>

۱- یکی از آداب مسلمانان این است که محضر را روی به سوی قبله می‌گردانند، یعنی پای او را به سوی قبله می‌کشند. بنابراین: «پا به قبله کشیدن»، «سوی قبله گردانیدن» و از این قبیل عبارتها، به معنی کنایی «وقت مرگ رسیدن» یا «مردن» بکار می‌رود. مانند:

یکی خادم که خدمتکار بودش

بگردانید سوی قبله رویش<sup>(۴۹)</sup>

۲- از دیگر آداب مذهبی بستن بیانه، هنگام مردن فرد مسلمان است. یعنی چانه محضر را با دستمال می‌بندند تا دهان مرده باز نماند. جمله‌هایی چون «زنج بر بستن»، نیز کنایه از «مردن» است:

چو «بر بستند ناگهات زخندان»

همه ملک جهان آنجا زنج بدان<sup>(۵۰)</sup>

۳- چهار (چار) تکبیر کردن (زدن، خواندن) در ادبیات فارسی کنایه از «ترک کلی» کردن و «بشت یا زدن» به مادیات است. مانند:

خیز و خود را بساز تسبییری

بر جهان زن چهار تکبیری<sup>(۵۱)</sup>

(سنایی)

\*\*\*

بدان چار سلطان درویش نام

شده چار تکبیر دولت تمام<sup>(۵۲)</sup>

(نظامی)

و این کنایه از انجا ناشی میشود که برای «مردن»، پس از غسل و گفتن نماز می‌گزارند و نماز میت چهار تکبیر دارد. پس از نماز نیز او را دفن کرده و ترک می‌گویند.

۲۲ - خسرو و شیرین نظامی. چاپ وحید دستجردی ص ۶  
 ۲۵ - مخزن الاسرار ص ۲۲۷  
 ۲۶ - دیوان حافظ غزل شماره ۳۱۰  
 ۲۷ - منطق الطیر ص ۲۳۳  
 ۲۸ - فرهنگ نوادر... عطار نیشابوری ص ۲۳۱  
 ۲۹ - خواجوی کرمانی به کوشش مهدی برهانی. انتشارات زوار تهران ص ۱۹۱  
 ۵۰ - منطق الطیر ص ۶  
 ۵۱ - امثال و حکم ص ۵۲۷ چاپ امیرکبیر  
 ۵۲ - مقدمه مخزن الاسرار نظامی، دکتر برات زنجانی چاپ دانشگاه تهران ص ۱۵۲  
 ۵۳ - لیلی و مجنون. چاپ وحید دستجردی ص ۱۸  
 ۵۴ - فرهنگ اصطلاحات و مترادفات ص ۲۹۹  
 ۵۵ - قاضی نورالدین - همانجا  
 ۵۶ - مخزن الاسرار دکتر زنجانی ص ۱۲۳  
 ۵۷ - خسرو و شیرین چاپ وحید دستجردی ص ۲۰۳  
 ۵۸ - نقل از زیباشناسی سخن پارسی (جان) دکتر کزازی ص ۱۷۲  
 ۵۹ - فرهنگ نوادر... عطار نیشابوری ص ۴۱۷  
 ۶۰ - همانجا ص ۳۶۷  
 ۶۱ - طریق التحقیق از مثنوی های سنایی چاپ دانشگاه تهران ص ۱۰۰  
 ۶۲ - عرفنامه نظامی چاپ وحید دستجردی ص ۲۵  
 ۶۳ - گنجینه الاسرار عثمان سامانی، چاپ اصفهان ص ۸۷  
 ۶۴ - بوستان، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی. بیت ۲۹۸۴  
 ۶۵ - مخزن الاسرار، دکتر برات زنجانی ص ۳۰۹  
 ۶۶ - فرهنگ نوادر... عطار نیشابوری ص ۶۱۰

۲۲ - دکتر سهروس شمشیا - بیان ص ۲۲۵  
 ۲۵ - طالب آملی - نقل از فرهنگ اصطلاحات و مترادفات ص ۲۹  
 ۲۶ - دیوان خاقانی، ص ۱۲۴  
 ۲۷ - فرهنگ اشعار صائب تبریزی، احمد گلچین معانی، انتشارات دفتر مطالعات و تحقیقات فرهنگی ص ۶۹۹  
 ۲۸ و ۲۹ - دیوان خاقانی صص ۲۳۶ و ۲۸۱  
 ۳۰ - سیاست نامه. تصحیح دکتر جعفر شمار، نشر بنیاد فصل سوم  
 ۳۱ - دکتر میرجلال الدین کزازی، بیان ص ۱۷۱  
 ۳۲ - پاورقی دیوان حافظ صص ۲۵۲ و ۲۵۳ تصحیح دکتر قاسم غنی و محمد قزوینی، انتشارات زوار تهران  
 ۳۳ - مقامات حمیدی، تصحیح دکتر رضا انزلی زاده، جهاد دانشگاهی چاپ اول ص ۹۵  
 ۳۴ - فرهنگ فارسی دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر ج ۶  
 ۳۵ - شفع از: نقل از فرهنگ مترادفات و اصطلاحات ص ۲۳۰  
 ۳۶ - سعید اشرف از همان کتاب  
 ۳۷ - مخزن الاسرار نظامی، دکتر زنجانی ص ۲۲۷  
 ۳۸ - اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید - به تصحیح دکتر محمدرضا شفعی کدکنی انتشارات آگاه تهران ص ۸۳  
 ۳۹ - همان کتاب ص ۳۲۲  
 ۴۰ - عرفنامه نظامی - تصحیح وحید دستجردی ص ۲۰  
 ۴۱ - مخزن الاسرار ص ۱۷۷  
 ۴۲ - بهادالدین خرمشاهی، حافظنامه ص ۵۲۷ به نقل از اوارد الاحباب ۲۷/۲  
 ۴۳ - گلستان سعدی، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی ص ۱۸۲

۴- در پاره ای سرزمینها رسم بر این است که در مرگ عزیزان خاک بر سر می ریزند و گاهی روی را با گل می آلودند. این نوع آداب اجتماعی منشأ ساختن کنایه هایی شده است:

**خساک بر فرق تن خاکسگی کنند  
 جای در آتش زبی ساکی کنند (۶۴)**

۵- از دیگر آداب اجتماعی میان ایرانیان یکی هم این بوده است که اهل فسق و فجور را بر گاو می نشانده و برای رسوا کردن آنها در بازار و دور شهر می گردانده اند. پس «بر گاو گردانیدن»، کنایه است از، تشهیر یعنی رسوایی کسی را شهرت دادن. سعدی گوید:

**نه خصمی که با او برآیی به داو  
 بگرداندت گرد گیتی به گاو (۶۴)**

۶- «ریگ ریختن»، کنایه از سر بریدن و کشتن است. و این کنایه از آنجاست که در قدیم، جلادان نطع (= سفره چرمی) می افکندند و بر آن ریگ می ریختند تا خون مقتول را جذب کند و جاری نشود. نظامی گوید:

**ریگ زند ناله که خون خورده ام  
 ریگ مریزید نه خون کرده ام (۶۵)**

۷- در قدیم رسم بود که در کیسه و انبان مسافران غذا و نان می نهاده اند و اگر کسی از حضور میهمانی خسته می شد در انبان او توشه ای می گذاشت، تا بدین سبب او را به رفتن آگاه کند. در ادبیات «نان در انبان نهادن»، کنایه است از «عذر کسی را خواستن». عطار می گوید:

**بسه سالوسی رگ جانم گشادی  
 به عشوه نشان در انبانم نهادی (۶۶)**  
 در خانمه باید افزود که بیشتر کنایه ها، زرفاهایی دارند که با داستانها و آداب و رسوم و تاریخ و قراردادهای اجتماعی و عقاید و باورهای مردم باز میگردد و آوردن نمونه بیشتر از این باعث اطاله کلام خواهد شد.

**بی نوشته ها**

۱ - سوره مبارکه مریم. آیه ۲۷  
 ۲ - قصص قرآن مجید، به کوشش دکتر یحیی مهدوی. انتشارات خوارزمی ص ۲۳۱  
 ۳ - خسرو و شیرین نظامی، تصحیح وحید دستجردی ص ۲۶۷  
 ۴ - فرهنگ اصطلاحات و مترادفات، محمد پادشاه، تصحیح بیزن ترقی، انتشارات خیام ص ۱۵۰  
 ۵ - سوره مبارکه مدثر آیات ۱ و ۲  
 ۶ - سوره مبارکه مزمل آیات ۱ و ۲  
 ۷ - سوره مبارکه اعراف آیه ۱۴۳  
 ۸ - امثال و حکم دهخدا، انتشارات امیرکبیر ص ۱۳۷۰  
 ۹ - سوره مبارکه کهف آیه ۲۲  
 ۱۰ - دیوان خاقانی، به کوشش دکتر سجادی، انتشارات زوار ص ۲۹۴  
 ۱۱ - سوره مبارکه مؤمن آیه ۱۶  
 ۱۲ - سوره مبارکه الحديد آیه ۴  
 ۱۳ - دیوان خاقانی ص ۲۴۸  
 ۱۴ - سوره مبارکه قصص آیه ۷  
 ۱۵ - فرهنگ نوادر لغات و اصطلاحات دیوان عطار نیشابوری، دکتر اشرف زاده، ص ۱۶۷  
 ۱۶ - سوره بقره آیه ۲۲  
 ۱۷ - شرح لغات و مشکلات دیوان انوری، دکتر شهیدی، انتشارات علمی و فرهنگی ص ۴۲۳  
 ۱۸ - سوره مبارکه المعارج آیه ۴  
 ۱۹ - سوره مبارکه النجم آیه ۹  
 ۲۰ - لیلی و مجنون نظامی تصحیح دکتر برات زنجانی چاپ دانشگاه تهران ص ۵  
 ۲۱ - سوره مبارکه حجرات آیه ۱۲  
 ۲۲ - مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسن، انتشارات امیرکبیر ۱۰۷/۳  
 ۲۳ - مخزن الاسرار نظامی چاپ دکتر برات زنجانی دانشگاه تهران ص ۱۷۰

